



زبان و

نظریه‌های فلسفی

● ملکه شاهی زاده
دانشجوی دکتری فلسفه غرب

توجه به زبان به مثابه تصویرگر امور واقع بیرونی (وتیگنشتاین متقدم)
کاوش در زبان، همچون محمل معنا (فرگه)
غور در حقیقت زبان به عنوان «خانه وجود» و آنچه باهستی اصیل آدمی در تخاطب است (هایدگر)
معرفی زبان چون ابزاری که برای مقاصد بی شماری مورد استفاده قرار می‌گیرد (وتیگنشتاین متأخر).
همه و همه به فلسفه‌های جدید و معاصر غربی تعلق دارد.
البته روند طبیعی تاریخ تفکر غرب، پس از گذر از دوره‌های جهان‌شناسی و معرفت‌شناسی به فلسفه زبان انجامیده است؛

آیا ممکن است به صورت نظری حد و حدودی برای زبانمان معین نماییم و الگویی (یا الگوهایی) پیشنهاد کنیم که از عهده ترسیم ویژگی‌های زبان فارسی معیار برآید؟ سمت و سوی هر پاسخ ممکن که به این پرسش داده شود تا حد زیادی به دیدگاه کلی و ماتقدمی (a priori) برمی‌گردد که شخص پاسخ دهنده پیشاپیش در فلسفه زبان اختیار می‌کند. فلسفه زبان، پدیده‌ای نوین است که ریشه‌های عمیق تاریخی در عالم تفکر و اندیشه ندارد. ایده بر ساختن زبان‌های صوری یا فرمال که از زواید و کژتابی‌های زبان‌های طبیعی عاری باشد (لایب‌نیس و کارناب)

«فیلسوفان نخست به جهان اندیشیدند، سپس به شیوه‌ای که جهان شناخته می‌شود و بعد از آن به ابزاری که این شناخت از جهان را امکان پذیر می‌کند». بدین سان ادواری بر آگاهی بشری گذشته است تا آدمی به این دقیقه متفطن شود که مستقیماً در اذهان مخاطبان خود دخل و تصرف نمی‌کند و زبان در ساختن یا دگرگون کردن یا بازگو نمودن واقعیات، واسطه بسیار با اهمیت و سلسله جنبان است و بالاتر از آن اینکه به تعبیر و تیگنشتاین، مرزهای جهان ما را مرزهای زبانمان معین می‌کند.

در تفکر شرقی و فلسفه اسلامی، ادوار مختلف فکری به معنایی که در غرب اتفاق افتاده وجود ندارد. تفکر شرقی به تعبیر ظریف هانری کربن، به نوعی حکمت نبوی است و با وجود تفاوت‌هایی که در بیان و منطق استدلال حکمای شرقی وجود دارد، آنها به ادوار مختلف و گسسته‌ای از تفکر تعلق ندارند.

با این توضیحات می‌توان نتیجه گرفت که برجسته شدن زبان به عنوان موضوع اساسی و هم پژوهش‌های فلسفی، مسبوق به مجموعه‌ای از مبادی و مفروضاتی است که خاص تفکر غربی به شمار می‌رود و در فلسفه اسلامی و تفکر شرقی نظیری برای آن نمی‌توان یافت. با وجود این در خلال کلمات حکما و اندیشمندان مشرقی موارد متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد که آنها با تعمق و تأمل در گوهر و توان و ظرفیت محدود زبان بیگانه نبوده‌اند و نکات ارزنده‌ای را به ویژه در خصوص گوهر و ذات زبان فارسی و توانایی این زبان در انتقال معانی متذکر شده‌اند. (اگرچه این مباحث را به نحو اخص مباحث مربوط به فلسفه زبان نمی‌توان دانست).

حکیم ابوریحان بیرونی از جمله اندیشورانی است که در

گوهر زبان فارسی، حدود تمکن آن و تفاوت‌هایی که از حیث انتقال معانی، با زبان‌های دیگر دارد، تأمل کرده است. (ما در اینجا به صحت و سقم آرا کاری نداریم، آنچه برای نوشتار حاضر اهمیت دارد، شیوه و سبک مواجهه او با زبان است). به اعتقاد ابوریحان، زبان فارسی، زبانی است که تنها به درد قصه‌های شبانه می‌خورد و اساساً بار معانی علمی و فلسفی را نمی‌کشد. این توصیف از ناتوانی زبان فارسی در انتقال معانی عمیق و دقیق فکری، تا حدودی قریب به واقع می‌نماید. اگر ما به کتب فلسفی ابن سینا، فیلسوف شهیر عالم اسلام نظری بیفکنیم، پی خواهیم برد، که ابن سینا برخی از کتاب‌های فلسفی خود را به زبان فارسی نوشته است، اما نوشته‌های عربی او - حتی برای فارسی زبان‌ها - قابل فهم تر از نوشته‌های فارسی اوست. و این بدان علت است که ابن سینا زمانی به بیان معانی بلند فلسفی روی آورد که زبان فارسی زبان پخته و غنی شده‌ای نبود و هنوز بار معانی فلسفی را نمی‌کشید. هگل متفکر بزرگ آلمانی که به سنت متافیزیک غربی تعلق دارد، که زمانی ادعا می‌کرد که: «می‌خواهم به زبان آلمانی فلسفه بیاموزم». یعنی زبان آلمانی را شاگرد خودم بکنم و به این زبان یاد بدهم که چگونه از عهده بیان مفاهیم فلسفی برآید. زبان فارسی، نیز اکنون در طول تاریخ پر پیچ و خم تفکر فلسفی اسلامی در مکتب اندیشمندان بزرگ تلمذ کرده و به سطحی از غنارسیده است که نشان دهد علاوه بر آثار ادبی منظوم و منثور و به زعم ابوریحان بیرونی «قصه‌های شبانه»، بار بسیاری از مفاهیم بلند معرفتی و فلسفی را هم می‌توان بر دوش آن نهاد.

اگر زبان فارسی یارای بیان دانشی را نداشته است (یا هم اینک ندارد) یکی از مهم‌ترین دلایل اش این است که آن دانش



زبانی که به عنوان زبان معیار در رسانه‌ها به کار می‌رود اگر از سرچشمه‌های اصیل اندیشه آب بنوشد و از واژگان خالص‌تر، پر محتواتر و جملاتی با بار معنایی غنی‌تر بهره‌برد، در درازمدت به غنای اندیشه و فرهنگ در جامعه کمک خواهد کرد. در این میان نقش رادیو، از تلویزیون حساس‌تر و قابل تأمل‌تر است، زیرا زبان تلویزیون، زبان تصویر و صداست و در رادیو تنها صداست که این نقش را بر عهده دارد



می آورد؛ یعنی آدم در زمانی که می اندیشد به نحوی با خود خویش در تخاطب است و به همین دلیل است که متفکران در وجود اندیشه فارغ از زبان تردیدهای جدی کرده اند.

صورت بندی دقیق نسبت میان اندیشه و زبان، اما، به فیلسوف- ریاضیدان بانوچ آلمانی، گوتلوب فرگه می رسد. به عقیده فرگه اندیشه عبارت است از معنای یک جمله کامل. هر جمله ای که در هر زبانی ساخته می شود اندیشه ای را بیان می دارد. اما اندیشه به تعبیر حکمای اسلامی یک امر مقول به تشکیک است، یعنی مراتب و درجاتی دارد، به هر میزانی که اندیشه غنی، نغز و اصیل باشد، به ارتقای سطح زبان منجر می شود و هر چه زبان ظرفیت و قابلیت بیان معانی عمیق را داشته باشد، امکان تأمل و اندیشه را برای صاحبان آن زبان فراهم می آورد.

تا اینجادر موردنسبت وثیق زبان و اندیشه فرگه، سخن گفته شده، اما بیان اندیشه یا تفکر انتزاعی تنها یکی از کارکردهای فراوان زبان در میان کارکردهای بی شمار دیگر است (ویتگنشتاین). زیرا کلمات نه تنها در حوزه اندیشه، که به تعبیر ویتگنشتاین، در کتاب درباره یقین، در روند زندگی جای دارند؛ زبان ورزی کردن یعنی زندگی اجتماعی کردن، زیرا تمام روابط اجتماعی آدمیان، از «مفاهیم» برساخته زبان اشباع شده است، به طوری که اگر مفاهیم از زندگی آدمیان حذف شوند، «جامعه» از بین خواهد رفت (پیتر وینچ) و به همین دلیل است که جامعه شناسان بزرگی مثل وینچ معتقدند که اولاً زبان ورزی، عین زندگی اجتماعی است و ثانیاً توسعه اجتماعی، توسعه مفهومی است. جامعه با صنعت مدرن و ماشین و کامپیوتر و... توسعه پیدانمی کند، بلکه به واسطه خلق مفاهیم- که آن هم به نوبه خود در قلمرو زبان اتفاق می افتد- توسعه

با ذهن و ضمیر فارسی زبانان بیگانه بوده است. بنابراین از یک منظر و به یک معنای توان ادعا نمود که این از افتخارات بزرگ زبان فارسی است که به کار «قصه های شبانه» می آید، یعنی با قلمرو احساسات، رؤیاهای، تخیلات و تمامی آنچه که با جان آدمی و قلمرو درون او سروکار دارد، در آمیخته است. اما از یک منظر و به معنای دیگری قناعت به همین کارکرد و همین قابلیت، زبان فارسی را سترون و فقیر نموده، امکان انکشاف ساحات وسیع تر اندیشه را از فارسی زبانان سلب می کند. زیرا

اگر زبان فارسی یارای بیان دانشی را نداشته است (یا هم اینک ندارد) یکی از مهم ترین دلایل اش این است که آن دانش با ذهن و ضمیر فارسی زبانان بیگانه بوده است. بنابراین از یک منظر و به یک معنای توان ادعا نمود که این از افتخارات بزرگ زبان فارسی است که به کار «قصه های شبانه» می آید یعنی با قلمرو احساسات، رؤیاهای، تخیلات و تمامی آنچه که با جان آدمی و قلمرو درون او سروکار دارد، در آمیخته است

اندیشه، همزاد زبان است، و هر کدام از اینها بافت و خیز دیگری می افتد و می خیزد. فلاسفه بزرگی که به سنت تفکر اصیل یونانی وابسته بودند، اصلاً تمایزی میان زبان ورزی و تفکر و اندیشه قائل نبودند، این مسئله به افلاطون که می رسد عمق خاصی پیدا می کند. افلاطون میان قول ظاهر (زبان ورزی متعارف) و قول باطن تمایز می نهد و تفکر را قول باطن به شمار

جامعه با صنعت مدرن و ماشین و کامپیوتر و توسعه پیدا نمی کند، بلکه به واسطه خلق مفاهیم - که آن هم به نوبه خود در قلمرو زبان اتفاق می افتد - توسعه می یابد

می یابد. بنابراین زبان، بسیار بیش از آنچه که در بادی امر به نظر می آید، با اهمیت و نیرومند است. گاهی تنها ادای یک جمله کافی است که نیروهای فعال و سرنوشت سازی را وارد جامعه کند؛ برای اینکه درک این مطلب چندان دور از ذهن به نظر نیاید، می توان آن را با مثالی انضمامی و ملموس توضیح داد.

فرض کنیم کسی که در جامعه صاحب مقام و موقعیت ممتازی است و به اصطلاح «وزنی» و مرتبه ای دارد در مطبوعات اعلام کند که مطابق پیش بینی او، فلان بانک به زودی ورشکست خواهد شد. نتیجه طبیعی چنین حرفی این خواهد شد که مردم بیایند و پول هایشان را از بانک مذکور بگیرند، در نتیجه بانک «واقعاً» ورشکست می شود و این ورشکستگی که در جامعه اتفاق می افتد به دلیل «بیان» ورشکستگی پیش بینی شده است که اگرچه جز واژگانی دورادور و در هوانیست، آنچنان نیرویی وارد جامعه می کند که نتایج عملی و واقعی به بار می آورد. بیهوده نیست که جان آستین، اسم کتاب خود را «ارتکاب عمل با ادای لفظ» گذاشته است.

بنابراین زبان علاوه بر بیان اندیشه ها و علاوه بر مخیر واقع بودن، کارکردهای بی شمار دیگری هم دارد که یکی از آنها هم به تعبیر آستین «ارتکاب عمل با ادای لفظ» است.

شوخی ها، احوال پرسی ها، سوگند خوردن ها، خواهش ها، از جمله کارکردهای دیگر زبان اند که ویتگنشتاین متأخر به آنها توجه نموده و با ابداع اصطلاح روشنگر «بازی های زبانی»، هر کدام از این کارکردهای زبان را در ظرف و زمینه خاص خود و بارعایت «قواعد» بازی، واجد معنا تلقی می نماید.

حال، با توجه به مقدمات و مباحث ذکر شده، می توانیم به پرسش ابتدائی خود برگردیم و پاسخی به آن پیشنهاد کنیم که با آرای عمیق مطرح شده در فلسفه های زبان بی تناسب نباشد. بحث بر سر این بود که اولاً آیا می توان حد و حدودی برای زبان مشخص کرد و ثانیاً آیا می توان الگوهایی طراحی نمود که ویژگی های زبان فارسی معیار را احصا نماید یا نه.

برای پاسخ به پرسش نخست، باز باید به فلسفه ویتگنشتاین متأخر - که در حوزه اندیشه از هر تفکر دیگری تأثیر گذارتر بوده است - رجوع کنیم. گفتیم که به اعتقاد او «بازی های زبانی» متنوع و بی شماری وجود دارند، و زبان در روند زندگی ما جای دارد و اینکه در عمل ما چگونه زبان را به کار می گیریم به شیوه های زندگی یا صور حیات (forms of life) ما مربوط است و

بدین گونه زبان عین زندگی اجتماعی است و هویتی سیال و جمعی و جاری دارد. پس به لحاظ نظری و با ابزارهای نظریه پردازانه نمی توان حد زبان را معین نمود. البته باید در اینجا این نکته را هم متذکر شویم که «زبان» امری فرارونده تر از دستور زبان صرف است و دستور زبان که قواعد زبان را بیان می دارد، امری متأخر از زبان است، یعنی اینگونه نبوده است که اول کسانی بیایند و دستور زبان را بنویسند و بعد کسان دیگری بیایند و مطابق آن قواعد صحبت کنند، بلکه برعکس نخست زبان است که به طور خودرو در روند زندگی ما و در ارتباط با نحوه زندگی و تفکرمان سربر می آورد و «در آغوش مادر آموخته می شود» و سپس گروهی می آیند و قواعد آن را درمی آورند (و به همین دلیل است که دستور زبان در همه زبان ها پر از استثناهاست). بنابراین زبان امری وسیع تر از دستور آن است و دستور زبان پیشاپیش در درون آن جای دارد. از آنجایی که زندگی و آدمیان مدام در حال تغییر و تحول و سیلان و بی ثباتی (و احیاناً تکامل!) اند، زبان و محدوده هایش، دائماً در حال نوسانند و اگر صاحبان یک زبان اهل اندیشه های بدیع و شیوه های زندگی انسانی تر باشند، زبان هم همگام با صور دیگر زندگی به غنا و پرثمری می رسد و اگر آدمی به حسیض اندیشه های سطحی و شیوه زندگی بی روح و بی ژرفنا - چنانکه در مدرنیته و برای انسان مدرن اتفاق افتاده - فروافتد، زبان هم همراه با آن مدام آب می رود و کوچک می شود.

پُل ریکور، متذکر این نکته شده است که زبان ورزی در نزد انسان مدرن، اگرچه شاید از حیث تفهیم و تفاهم دارای کارآمدی بیشتری باشد، اما میان احساس و معنا، شکاف عمیقی پدید آورده است.

در نهایت باید گفت، به عنوان زبان معیار در رسانه ها به کار می رود اگر از سرچشمه های اصیل اندیشه آب بنوشد و از واژگانی خالص تر، پر محتواتر و جملاتی با بار معنایی غنی تر بهره ببرد، در درازمدت به غنای اندیشه و فرهنگ جامعه کمک خواهد کرد. در این میان نقش رادیو، از تلویزیون حساس تر و قابل تأمل تر است، زیرا زبان تلویزیون، زبان تصویر و صداست و در رادیو تنها صداست که این نقش را برعهده دارد.

منابع:

- Philosophical investigation. L. Wittgenstein London, 1973

- ویتگنشتاین، لودویک. (۱۳۸۰). درباره یقین. (ترجمه مالک حسینی)

هرس.

- بهروش، عبدالکریم. (۱۳۷۴). درس هایی در فلسفه علم الاجتماع.

نی.

- احمدی، بابک. (۱۳۷۳). ساختار و تأویل متن. مرکز.

- گوتلوب، فرگه. درباره اندیشه. ارغنون. شماره هفت و هشت.

